Journal of Fiqh and Usul
Vol. 51, No. 4, Issue 119
Winter 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v51i4.69939

فقه و اصول
سال پنجاه و یکم، شماره ۴، شمارهٔ پیاپی ۱۱۹
زمستان ۱۳۹۸، ص ۱۳۷-۱۱۵

قلمرو شفاعت در اقسام مجازات*

دکتر احمد میرخلیلی[1]
استادیار دانشگاه میبد
Email: mirkhalili@meybod.ac.ir
دکتر عباس کلانتری خلیل آباد
دانشیار دانشگاه میبد
Email: abkalantari@meybod.ac.ir
دکتر حسین دشتی
دانش آموخته دکتری فقه و حقوق جزا دانشگاه میبد
Email: drdashti@chmail.ir

چکیده

شفاعت در اصطلاح به معنای وساطت شخص سوم به نفع شخص خطاکار برای عفو و بخشش و نوعی تلاش برای گذشتن از خطای شخص و ترک مجازات او است. شفاعت در امور کیفری یکی از مباحث مطرح در فقه اسلام است که درباره جواز یا عدم جواز و قلمرو آن در اقسام مجازات اختلاف است. با توجه به سیاست کیفر زدایی و وجود این نهاد در حقوق اسلام، بررسی قلمرو این مسئله با توجه به منابع فقهی اسلام یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، اهمیت فراوان دارد. در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای پس از بررسی آیات و روایات مربوط به شفاعت به تعیین قلمرو شفاعت در اقسام مجازات بر مبنای تقسیم جرائم به حق‌الله و حق‌الناس پرداخته‌شده و این نتیجه حاصل‌شده است که در جرائم حق‌الناسی شفاعت نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد. در جرائم حق‌اللهی شفاعت جایز نیست اما در جرائم تعزیری که اختیار تعیین آن با حاکم اسلامی است، پذیرش یا عدم پذیرش شفاعت در اختیار حاکم قرار دارد که با توجه به مصلحت و مفسده موجود در آن و مقتضیات زمان و مکان تصمیم‌گیری کند.

کلیدواژه‌ها: شفاعت، حق‌الله، حق‌الناس، حد، تعزیر.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹٦/۱۰/۱۵ ؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰٤/۰۹. (این مقاله بنابر نظر داوران و مصوبه هیئت تحریریه، علمی پژوهشی محسوب است.)
۱ . نویسنده مسئول

The Scope of Intercession in Different Types of Punishments

Ahmad Mirkhalili, Ph.D. Assistant Professor, University of Meybod (Corresponding Author)
Abbas Kalantari Khalil Abad, **Ph.D**. Associate Professor, University of Meybod
Hossein Dashti, Ph.D. Graduate of Islamic Jurisprudence and Criminal law, University of Meybod

Abstract

Intercession, terminologically, means a third party's mediation in favor of the sinner to be forgiven and is some attempt to ignore the person's sin and avoid his punishment. Intercession in penal affairs is one of the topics discussed in the Islamic jurisprudence which permissibility and scope in different types of punishments are controversial. Given the decriminalization policy and the existence of this establishment in Islam, studying its scope relying on the jurisprudential sources of Islam i.e. the Holy Quran, Sunna, Idjma (consensus) and intellect is of high significance. In this research, through a library method, after an examination of the verses and hadiths concerning intercession, the authors have determined the scope of intercession in different types of punishments on the basis of dividing crimes into crimes against Allah's right and crimes against individuals' rights and concluded that there is no prohibition on intercession before the right owner in crimes against individuals' rights. Intercession in crimes against Allah's right is not permitted. However, in Taaziri crimes which determination is left to the religious judge's discretion, it depends on the latter to accept or refuse intercession taking into account its interests and evils and the requirements of time and place.

Keywords: intercession, Allah's right, individuals' rights, hadd, taazir

مقدمه

حقوق کیفری اسلام به‌منظور برخورد با پدیده مجرمانه از اجرای مجازات‌های گوناگون شدید و خفیف مانند جزای نقدی، حبس، تازیانه تا اعدام استفاده نموده است. در کنار تعیین مجازات، نهادهـای گونـاگون دیگری مانند عفو و توبه نیز به‌عنوان راهکاری برای نجات مجرمینی که پشیمان و اصلاح‌شده‌اند در احکـام جزایی اسلام پیش‌بینی و مورد پذیرش قرارگرفته‌اند.

یکی از مباحث مطرح در حقوق کیفری اسلام، بحث شفاعت و پذیرش یا عـدم پـذیرش آن اسـت. در کتب فقهای شیعه و سنی و در کتب حدیثی بحث شـفاعت و قلمـرو آن همـواره مـورد توجـه بـوده اسـت، ازآنجاکه مجازات‌های اسـلامی بـه حـدود، قصـاص، دیـات و تعزیـرات تقسیم‌شـده‌اند. بحـث شـفاعت ازاین‌جهت مورد بحث بوده است؛ برخی از فقها شفاعت را به‌عنوان تفاوتی میـان حـد و تعزیـر برشـمرده و معتقدند که شفاعت در حد راه ندارد، اما در جرائم تعزیـری شـفاعت جـایز اسـت (صـاحب جـواهر، ۴۱/ ۲۵۷؛ موسوی اردبیلی، ۱/ ۱۳). در مقابل عده‌ای نیز معتقدند سرایت حکم ممنوعیت شفاعت به تعزیـرات نیز بعید نیست (منتظری، ۱۸۶). هر گروه از فقها نیز برای دیدگاه خود به روایـات و ادلـه گونـاگونی اسـتناد نموده‌اند. تاکنون درباره شفاعت در امور کیفری و تعیین قلمرو شفاعت کتابی جداگانه تألیف نشـده اسـت اما مقالاتی نگارش شده مانند مقاله «شفاعت در حد و تعزیر» که توسط رحیم نوبهار نوشته‌شده اسـت در این پژوهش مسئله شفاعت و تعریف و قلمرو آن با توجه به آیات و روایات بررسی‌شده و در نهایت با تمرکز بر مسئله استحباب شفاعت حسنه و این‌که شفاعت مردود شفاعتی است کـه منجـر بـه تضـییع حـد شـود، شفاعت در مجازات و حتی حدود را در صورت رعایت مصلحت اقوی پذیرفته شده و فاقد منع دانسته شده است؛ اما نویسندگان در این پژوهش برآنند که گذشته از بررسی آیات و روایات به بررسی قلمـرو شـفاعت در اقسام مجازات با توجه به تقسیم‌بندی جرائم به حق‌الله و حق‌الناس بپردازند و از این راه به تعیین قلمـرو شفاعت از دیدگاه متفاوتی دست یابند.

به هر صورت با توجه به این‌که در کتب فقهی کتابی جداگانه به نام کتاب شـفاعت تدوین‌نشـده اسـت درباره شفاعت سؤالات و مباحث مختلفی مطرح است مانند این‌کـه آیـا شـفاعت در امـور کیفـری جریـان دارد؟ در کدام قسم از مجازات‌های اسلامی شفاعت جریان دارد؟ چرا مشـهور فقهـای اسـلام شـفاعت در حدود را نپذیرفته‌اند؟ شفاعت نزد صاحب حق و حاکم چه حکمـی دارد؟ هـدف اصـلی در ایـن تحقیـق، پاسخ به این سؤالات بر مبنای بررسی تحلیلی آیات و روایات مربوط به شفاعت، توجه به مبنای پذیرش یـا عدم پذیرش شفاعت در امور مختلف و تعیین قلمرو شفاعت است.

مفاهیم و مبانی

۱. شفاعت

شفاعت در لغت: شفع به معنای ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است و شفاعت ضمیمه شدن شخص به دیگری است تا آن دیگری یار و یاور او باشد (راغب اصفهانی، ٤٥٧). شفع خلاف تنهایی است و به معنای زوج است تو می‌گویی: او تنها بود و من او را شفاعت کردم (او را از تنهایی درآوردم). تشفع به معنای طلب کردن است (ابن منظور، ۸/ ۱۸۳).

شفاعت در اصطلاح: طلب دفع ضرر و آسیب از شخص ثالث توسط کسی که رتبه و درجه او بالاتر از آن چیزی است که طلب کرده است؛ و همچنین انضمام کسی که رتبه‌اش بالاتر است به کسی که رتبه‌اش پایین‌تر است برای کمک رساندن به او (سعدی، ۱۹۸). شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا و به‌صورت یک امر قانونی، استمداد و مدد می‌طلبد، البته مدد خواه ازنظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد و امکان تبدیل او به یک انسان پاک، از میان برود (سبحانی، ۸/ ۱۷۲). پس شفاعت در جایی است که انسانی بخواهد به کمالی و خیری برسد که شرایط آن را ندارد و اجتماع او را شایسته آن کمال و آن خیر نمی‌داند و یا بخواهد از خود شری را دفع کند، شری که به خاطر مخالفت متوجه او می‌شود، در اینجا متوسل به شفاعت می‌شود، یعنی وساطت شخص برای رساندن خیر و یا دفع شر از شخص دیگر را شفاعت می‌نامند.

با توجه به این‌که آنچه در دعاوی در فقه و حقوق مطرح است، اجرای مجازات در حقوق کیفری یا الزام به ادای حق غیر در دعاوی مدنی است، شفاعت در اصطلاح فقه و حقوق به معنای وساطت شخص سوم که دارای توان و موقعیت است برای طلب عفو و بخشش شخص خطاکار از سوی شخص صاحب حق عفو است.

۲. حق‌الله و حق‌الناس

ازآنجاکه تعیین قلمرو شفاعت بر مبنای تقسیم جرائم به حق‌الله و حق‌الناس هدف این پژوهش است، مفهوم شناسی کلمه حق و تقسیم آن به حق‌الله و حق‌الناس لازم است.

واژه حق که جمع آن حقوق است، در لغت و اصطلاح علوم مختلف تعاریف و اقسام متعددی دارد؛ حق در لغت: به معنای مطابقت و موافقت است (راغب اصفهانی، ۲۴۶) و به معانی دیگر نیز آمده است مانند نقیض باطل، راستی، یقین (فراهیدی، ۳/ ۶). در معانی مطرح‌شده، معنای ثبوت نهفته است، یعنی حق به معنای ثبوت است.

در کلام فقها معانی گوناگونی برای واژه حق بیان‌شده است که عبارت‌اند از؛ نسبت خاص و سلطنت

مخصوصی است که قائم به دو طرف است؛ کسی که حق به نفع اوست و کسی که حق بـه ضـرر اوسـت و کسی که حق به سود اوست، مسلط بر دیگری است (تبریزی، ۱۰/۲)؛ البته گاهی کسی که حق به ضـرر او باشد، وجود ندارد مانند حق وصی که صاحب حق و متعلق حق وجود دارد، اما «من علیه الحق» ندارد.

طبق یک دیدگاه تعریف صحیحی به جنس و فصل برای حق که امری اعتباری است، غیرممکن است، پس می‌توان گفت: مقومات حق عبارت است از؛ ۱. سلطنت ۲. اعتبار و لوازم حق عبارت‌اند از؛ ۱. اضـافه ۲. اختصاص (رضا، ۲۳)؛ یعنی بیان مقومات و لوازم را برای تعریف و شناخت حق کافی دانسته است.

مصطفی زرقا در تعریف حق می‌گوید: حق، اختصاصی است که شرعاً سلطه یا تکلیفی را مقرر نمـوده است (زحیلی، ۹/۴). به نظر می‌رسد این تعریف تا حد زیادی معرِّف حق است، البته بـا ایـن اصـلاح کـه بگوییم: حق، اختصاصی است که شرعی، قانونی یا عقلی و طبیعی سلطه یا تکلیفی را مقرر نموده است.

یکی از تقسیمات مربوط به‌حق، تقسیم حق ازلحاظ صاحب حق به حق‌الناس و حق‌الله و حق مشترک است که در تعریف و تبیین و معیار آن اختلاف‌نظر وجود دارد؛

شهید اول در تعریف حق‌الله و حق‌الناس می‌گوید: حق‌الله فرمان الهی است که راهنمای بندگان است یا همان پیروی از دستورات الهی است و حدیث صحیح پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) نیز همین معنا را بیـان می‌کند که فرمودند: حق خداوند متعال بر بندگان آن است که او را پرستش کنند و برای او هیچ شریکی قرار ندهند. حق‌الله بدون حق‌الناس وجود دارد، اما حق‌الناس بدون حق‌الله وجود ندارد که همان امر الهـی بـه دادن حق به مستحق است (شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲/ ۴۳).

برخی معتقدند: حق خداوند متعال آن است که اگر بنده آن را اسقاط کنـد، سـاقط نمی‌شـود و از میـان نمی‌رود، مانند نماز و روزه و... حق بنده حقی است که با اسـقاط او از بـین مـی‌رود، ماننـد حـق قصـاص (جوادی آملی، ۲۵).

حق‌الله و حق‌الناس دارای آثار متفاوت قضایی هستند، در حق‌اللـه چـون مبنـای حقـوق بـر تسـامح و تخفیف است، خداوند متعـال بـا کوچـک‌ترین شـبهه‌ای، حـق خـود را سـاقط می‌فرمایـد، امـا در اجـرای حق‌الناس اصل بر مداقه است و تساهلی ندارد (روحانی، ۱۰۸). ازایـن‌رو تلاش‌هـای زیـادی جهـت ارائـه معیار خاص برای تعیین حق‌الله و حق‌الناس صورت گرفته است و معیارهای گوناگونی مانند قابـل اسـقاط بودن حق‌الناس و غیرقابل اسقاط بودن حق‌الناس، رسیدگی به جرائم حق‌اللهی بدون مطالبه و دادخواست و در جرائم حق‌الناسی در صورت مطالبه ممکن است و دیگر معیارهایی که به نظر می‌رسد بیشتر بیانگر آثـار حق‌الله و حق‌الناس است تا اینکه بیانگر معیاری برای تمیز این دو حق باشند.

برخی معتقدند کاربرد واژه حق در ترکیب حق‌الله، مجاز است، زیرا حق ناشی از نیاز و کمبود و ضعف

است، اعمال حق باید به ذی‌حق سود برساند و سلب حق نیز امکان بالقوه داشته باشد که این سه ویژگی و امکان آن برای خداوند متعال قابل‌تصور نیست، پس حق به معنای حقوقی آن برای خداوند متعال مصداقی در خارج ندارد (مرادی، ۱۳۸-۱۳۷). به نظر می‌رسد استدلال مطرح‌شده، درست نیست، زیرا لازمه حق بودن چیزی، امور سه‌گانه فوق نیست؛ زیرا در بعضی حقوق مانند حق وصایت، دیگری بـه صـاحب حـق نیازمند است و اعمالش به ذی‌حق سودی نمی‌رساند و سلب آن نیز در برخـی شـرایط امکان‌پـذیر نیسـت! حتی اگر این دیدگاه را بپذیریم بازهم در آثار مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌شود، چـون می‌تـوان گفـت منظـور از حق‌الله، حکم الله در موارد خاص است که بر بندگان مقرر فرموده است. پـس در آثـار قضـایی و حقـوقی تغییری ایجاد نمی‌شود.

به‌ویژه در مباحث جزایی که می‌توان گفت: حق چون از طرف شارع جعل می‌شود، می‌تواند از مصادیق حکم به معنای اعم باشد. این حق از این باب نیست که خداوند متعال محتاج به چنین حقوقی است، بلکه به خاطر حفظ حاکمیـت خداونـد متعـال و اطاعـت از اوسـت بـه‌منظور حفـظ مصـالح جامعـه و افـراد، به‌بیان‌دیگر حق خاص خداوند است که بندگان اوامر و نواهی او را اطاعت کنند و منشأ پیدایش حق‌اللـه در فقه اسلامی همین است و از جهت اهمیتی که دارند از حقوق الهی به شمار می‌آیند و تصـمیم و اجـرای آن بر عهده حاکم است. منشأ حق‌الله حق حاکمیت خداوند متعال است که بر طبق آن هر کس با این احکـام مخالفت کند، خداوند متعال حق مجازات او را دارد (مرعشی، ۲۳۵-۲۳٤).

اختلاط در معنای حق‌الله و حق‌الناس به ریشه عبری کلمه برمی‌گردد. اصل عبری واژه حق بـه معنـای حکم است؛ چیزی که از سوی خداوند مقررشده و اعم است از «حق لی» یا حقی که به نفـع مـن اسـت و اختیارش در دست من است و «حق علیّ» یا حقی بر من که رعایتش بـر مـن واجـب اسـت و زمـام آن در دست من نیست. فقهای اسلام از اولی به نام حق‌الناس و از دومی بـه‌حق اللـه تعبیـر کرده‌انـد. حق‌النـاس حکمی است که اعمال یا اسقاط آن با انسان است و می‌تواند آن را به کار گیرد یا از آن چشم بپوشـد، ماننـد حق قصاص، برخلاف حق‌الله که اختیار آن با انسان نیست مانند نماز، روزه و عده طلاق برای زن (موحد، ۵۲). درمجموع حق‌الله، احکام الهی است که شامل عبادات و اوامر و نواهی مربوط به حفظ امنیت و نظم جامعه می‌شود و حق‌الناس نیز به منافع شخصی و یا عمومی مرتبط است که جنبه حفظ نظم و امنیت در آن ملحوظ نباشد و در برخی امور، هر دو حق باهم اجتماع می‌کنند.

به هر شکل حساسیت بیشتری در احکام جزائی که جنبه حق‌اللهی دارند، وجود دارد زیرا درواقع آنچـه در فقه و در بخش حدود به‌عنوان حق‌الله از آن یاد می‌شود، جعل حکم تکلیفی توسط خداوند متعال بـرای حاکم شرع است و او را موظف می‌کند که آن احکام را اجرا نماید و به همین جهت حاکم شرع در این‌گونه

موارد هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد (مرعشی، ۲۳۴). پس حق‌الله درواقع اوامر و نواهی الهی است که مخاطب آن حاکم شرع است که موظف به اجرای آن به‌عنوان حکم تکلیفی است، ازاین‌رو اجرای مجازات دارای وصف حق‌الله به‌عنوان یک تکلیف شرعی واجب، از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است در برابر حق‌الناس که اجرای آن با حصول شرایط بسته به خواست و مطالبه صاحب حق دارد و در صورت درخواست صاحب حق اجرای آن بر حاکم واجب و لازم می‌شود و حساسیت و الزاماتی که در اجرای مجازات برای حاکم در حق‌الله وجود دارد در حق‌الناس نیست. بر همین مبنای حق‌الله و حق‌الناس تشخیص قلمرو شفاعت ممکن است.

مستندات شفاعت در امور کیفری

مسئله شفاعت اخروی، در کتب کلامی مورد توجه و بحث و بررسی دانشمندان اسلامی قرارگرفته است، اما در کتب فقهی بابی با عنوان شفاعت دیده نمی‌شود، ازاین‌رو برای تشخیص و تعیین ادله و ارکان شفاعت باید به منابع اصلی احکام مراجعه نمود؛ درباره شفاعت دنیوی در کتاب و سنت ادله و مستنداتی وجود دارد که عبارت‌اند از؛

۱. کتاب

آیات گوناگونی درباره شفاعت وجود دارد،[1] اما تنها آیه‌ای که به‌صراحت درباره شفاعت دنیوی است و می‌تواند به‌عنوان مستندی برای شفاعت قرار گیرد، آیه ۸۵ سوره مبارکه نساء است که می‌فرماید:

«مَنْ يشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يكنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يشْفَعْ شَفَاعَةً سَيئَةً يكنْ لَهُ كفْلٌ مِنْهَا» (نساء/۸۵)

«هر کس شفاعت پسندیده‌ای کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، برای او از آن {نیز} سهمی خواهد بود.»

خداوند متعال در این آیه به مؤمنین تذکر می‌دهد که به آنچه برایش شفاعت می‌کنند توجه کنند چون اگر در آنچه شفاعت می‌کنند شر و فسادی باشد از آن نصیبی خواهند داشت. آیه از شفاعت سیئه یعنی شفاعت اهل ظلم و طغیان و نفاق و شرک و مفسدین فی‌الارض نهی می‌کند (صاحب ریاض، ۵/ ۲۹). از آیه چنین استنباط می‌شود که خداوند به مؤمنین یادآوری می‌کند اگر چیزی که در آن شفاعت می‌کنند از امور دارای فساد است از شفاعت کردن دوری کنند چون اگر شر و فساد از بین نرود به‌مرور زمان رشد می‌کند و جامعه را به‌سوی شر و فساد و نابودی می‌کشاند، یعنی از شفاعت نمودن در امور بد و ظلم و فساد دوری کنید؛ اما در برابر شفاعت از انسانی که در زندگی مرتکب عمل نادرستی شده است و شفاعت و در

۱. مانند آیات ۵۱ و ۷۰ سوره انعام و ۴۳ و ۴۴ سوره زمر. آیات ۲۵۴ بقره، ۵۱ و ۷۰ سوره انعام و ۴۳ و ۴۴ سوره زمر.

پی آن بخشش او موجب تغییر و تحول در رفتار آن‌ها خواهد شد و دارای آثار تربیتی خواهد بود، به‌نوعی شفاعت نیک به شمار می‌آید. این آیه به تشویق و ترغیب افراد برای پادرمیانی و شفاعت انسان نیازمند به بخشش می‌پردازد و این عمل را موجب بهره و ثواب شخص شفیع و پاداش دادن خداوند متعال به این دسته از افراد می‌داند و به‌نوعی انسان‌ها را به شرکت در حل اختلافات و درخواست بخشش گنهکارارن فرامی‌خواند. بااین‌وجود آیه بیان شده فقط شفاعت دنیوی را تأیید می‌کند، اما تصریحی در جواز شفاعت در امور کیفری ندارد. تنها چیزی که این آیه درباره شفاعت در امور کیفری به اثبات می‌رساند، جواز شفاعتی است که حسنه و شرعی باشد یعنی اگر شفاعت در امور کیفری از مصادیق شفاعت نیک و حسنه باشد، طبق این آیه انجام دادن آن مجاز است.

۲. سنت

در کتب روایی، روایات متعددی درباره شفاعت اخروی و دنیوی و نجات گناهکاران و مجرمان از مجازات دنیوی و اخروی بیان‌شده است. روایات مربوط به شفاعت دنیوی و مباحث کیفری را می‌توان به دودسته تقسیم کرد:

دسته‌ای از روایات، بدون هیچ قیدی و مطلقاً هرگونه شفاعت در حدود را مورد نهی قرار داده‌اند:

۱. روایت اسامه بن زید:

سلمه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که می‌فرماید: اسامه بن زید نزد رسول‌الله (ص) از مجرمانی که استحقاق اجرای حدود نداشتند شفاعت می‌کرد، روزی مجرمی را که مستحق حد بود نزد آن حضرت آوردند، اسامه طبق عادت از او شفاعت کرد. حضرت به او فرمود: درباره حد شفاعت مکن (حر عاملی، ۱۸/ ۳۳۳؛ کلینی، ۷/ ۲۵۴).

در سند این روایت سلمه بن ابوحفص واقع است که وضعیت او در کتب رجال، مجهول است (خوئی، معجم رجال، ۹/ ۲۰۸). با توجه به این‌که یکی از راویان مجهول است، این روایت ضعیف است.

بخاری نیز این روایت را زیر عنوان «باب کراهت شفاعت در حدی که به سلطان ارجاع شده باشد» می‌آورد و در ادامه آن می‌گوید، پیامبر (ص) فرمود: مردم پیش از شما گمراه شدند، هرگاه فرد شریفی دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و اگر ضعیفی سرقت می‌کرد، او را مجازات می‌کردند، سوگند به خداوند متعال اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند، دست او را قطع می‌کنم (بخاری، ۸/ ۱۶). ممکن است نهی پیامبر (ص) با توجه به خطبه‌ای که پس از آن ایراد فرمودند به این دلیل بوده است که بین فقیر و غنی و صاحب‌منصب و شریف و انسان‌های معمولی در اجرای احکام الهی تفاوتی نباشد.

۲. روایات ام سلمه

امام صادق (ع) می‌فرماید: ام سلمه همسر پیامبر کنیزی داشت که مالی را از مردم دزدید. او را نزد

پیامبر (ص) آوردند؛ ام سلمه درباره او با پیامبر (ص) سخن گفت، پیامبر (ص) فرمود: ام سلمه این حدی از حدود الهی است و نباید تضییع شود و به قطع دست کنیز فرمان دادند (حرعاملی، ۱۸/ ۳۳۳؛ کلینی، ۷/ ۲۵۴). این روایت با نفی شفاعت در حد سرقت، هرگونه شفاعت در حدود الهی را نفی می‌نماید و به جنبه حق الهی بودن جرم ارتکابی به‌عنوان ملاکی برای عدم شفاعت اشاره می‌نماید.

۳. روایت مرسله صدوق

قال امیرالمؤمنین (ع): «إدرؤوا الحدودَ بِالشُبهاتِ وَ لاشِفاعهَ وَ لا کِفالهَ وَ لا یَمینَ فِی حدِ» (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/ ۷۴) امام علی (ع) می‌فرماید: حدود را با شبهات دفع کنید و شفاعت و کفالت و سوگند در حد نیست.

این روایت مرسل است، درنتیجه از نظر سند جزء احادیث ضعیف به شمار می‌آید، اما در احادیث مرسل، اگر راوی از اشخاص مطمئن و مورد اعتماد باشد، مرسل به‌منزله مسند و مورد قبول خواهد بود و این حدیث نیز به جهت بیان آن از سوی ابن بابویه که مراسیل ایشان معتبر دانسته شده است (محقق داماد، ۴۸). چون مشهور فقهای شیعه در بحث حدود به طور مطلق شفاعت در حد را مردود و غیرقابل‌قبول می‌دانند، این روایت دارای شهرت عملی و معتبر است. هرچند عمل اصحاب در این روایت مطلقاً شفاعت در حد نفی‌شده است.

۴. روایت نبوی

«مَن حالت شفاعتُه دونَ الحدّ من حدود الله فقد ضاد الله» (احسائی، ۱/ ۱۶۵) هر کس شفاعتش مانع اجرای حدی از حدود الهی شود، او ضد و دشمن خداوند متعال است. در این روایت نیز شفاعت از حد، مورد نهی قرار گرفته است و هرچند روایت مُرسَل است، اما کتاب عوالی اللئالی از کتب معتبر حدیث شیعه به شمار می‌آید (تهرانی، ۱۶/ ۷۲).

در کنار روایات دال بر نفی مطلق شفاعت در حدود، در مقابل روایت سکونی پذیرش شفاعت در شرایط خاص را بیان کرده است:

۱. روایت سکونی:

امام صادق (ع) از امام علی (ع) روایت می‌فرماید که فرمود: هیچ‌کس در حدی که امر آن به امام رسیده است، شفاعت نکند، زیرا چنین حدی در اختیار امام نیست، اما درباره حدی که هنوز به امام نرسیده، هنگامی‌که پشیمانی مجرم را دیدی، شفاعت کن و درباره غیر حد درصورتی‌که مشفوع له از کرده خود پشیمان شده و رجوع کرده است، نزد امام شفاعت کن، اما درباره حق انسان مسلمان و غیرمسلمان، نباید جز به اذن او شفاعت شود (حر عاملی، ۱۸/ ۳۳۳؛ کلینی، ۷/ ۲۵۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام،

۱۰/ ۱۲۴).

در این روایت که معتبره سکونی نامیده شده است، سندش صحیح نیست اما معتبر است، (خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۱/ ۱۸۵). برخی فقها معتقدند که مقتضای تعلیل در روایت آن است که عدم جواز شفاعت به حدودی اختصاص دارد که امام حق عفو در آن را ندارد، پس در آنچه حق عفو دارد مانند حدی که با اقرار ثابت شده، مانعی از شفاعت در آن نیست (همان). امام در صورتی حق عفو دارد که حد با اقرار ثابت‌شده و مجرم توبه کرده است، در آن صورت امام اختیار دارد که مجرم را عفو یا مجازات نماید، (شهید اول، اللمعه، ۲۳۷) با توجه به متن روایت شفاعت در این مرحله و پس از توبه مجرم ایرادی ندارد که البته نفس توبه به حاکم اختیار عفو مجرم را می‌دهد و شفاعت شخص ثالث به‌عنوان ضمیمه‌ای بر توبه مجرم و تقویت‌کننده آن در جهت بخشش و عفو مجرم توسط حاکم باشد تا امکان عفو مجرم توسط حاکم بیشتر شود.

نقد و بررسی روایات

نخستین نکته این است که؛ با توجه به پذیرش شفاعت در قرآن کریم روشن است که در اسلام اصل شفاعت مورد تأیید و پذیرش قرارگرفته است. در روایات مطرح‌شده نیز، اصل شفاعت مورد رد و نقض قرار نگرفته، پس اصل بر جواز شفاعت است مگر این‌که مواردی از تحت این اصل به دلایل خاص خارج‌شده باشد.

دوم: با توجه به روایات مطرح‌شده درباره عدم پذیرش شفاعت در حدود، مشخص می‌شود که بدون شک دسته‌ای از جرائم و مجازات‌ها از اصل جواز شفاعت خارج‌شده‌اند؛ اما منظور از حدود در این روایات چیست؟ در روایت اسامه با توجه به شفاعت اسامه درباره مجرمانی که استحقاق حد نداشتند به نظر می‌رسد منظور از حد، مجازات معین شرعی در برابر تعزیر باشد. روایت ام سلمه نیز درباره حد سرقت شفاعت شده، حد به معنای مجازات معین شرعی است؛ اما در مرسله صدوق، روایت نبوی و روایت سکونی نهی از شفاعت در حدود به‌طور مطلق بیان‌شده است که ظاهراً به معنای مجازات است زیرا قرینه‌ای بر اراده معنای تعزیر یا حد اصطلاحی وجود ندارد.

سوم: با توجه به اطلاق روایت ام سلمه، زید بن ثابت و مرسله صدوق، از یک‌سو و روایت سکونی از سوی دیگر درباره قلمرو شفاعت ممنوعه این بحث مطرح است که شفاعت در چه مواردی ممنوع است؟ در روایت ام سلمه مبنای نهی پیامبر (ص) از شفاعت، حد الهی بودن عنوان شده است. در روایت سکونی نیز عدم اختیار حاکم در اجرای حد به عنوان دلیل منع شفاعت بیان‌شده است.

پس در مجموع شفاعت در حدود مورد نهی قرارگرفته است و با توجه به معنای کلمه حد که در برخی

روایات حد اصطلاحی و در برخی مجازات است، برای تعیین قلمرو شفاعت باید بـه مبنـا و دلیـل نهـی از شفاعت در حدود استناد نمود که با توجه به روایات دو دلیـل بـرای منـع از شـفاعت مطرح‌شـده اسـت؛ ۱. شفاعت در حد الهی جاری نیست. ۲. حاکم اختیاری در عدم اجرای حد ندارد.

قلمرو شفاعت

با توجه به مباحث مطرح‌شده، ازآنجاکه اصل شفاعت در قرآن کریم و سنت مورد تأیید قرارگرفته است، مسئله مهمی که درباره شفاعت مطرح می‌شود، قلمرو شفاعت است و این‌که شفاعت درباره چه جرائمـی و نزد چه کسی موردپذیرش قرار دارد، با بررسی کتب فقهی و دیدگاه فقهـا دراین‌بـاره، دیـدگاه‌های گونـاگونی مشاهده می‌شود که با توجه به جرائم ارتکابی و مجازات مربوط به آن در فقه جزایی اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. شفاعت در حدود

حدود به معنای مجازات معین شرعی است که دربـاره تعـداد آن‌هـا میـان فقهـا اخـتلاف وجـود دارد، هرچند همگی بر حد بودن زنا، لواط، مساحقه، قیادت، قذف، شـرب خمـر، سـرقت و محاربـه اتفـاق‌نظر دارند، اما درباره ارتداد اختلاف است و محقق حلی آن را از تعزیرات برشمرده، اما مشهور فقها ارتـداد را از جرائم مستوجب حد دانسته‌اند (شهید ثانی، مسالک، ۱۴/ ۳۲۷). با توجـه بـه روایـات مطرح‌شـده دربـاره شفاعت، آنچه یقیناً از معنای کلمه «حد» در این روایات برداشت می‌شود، منع شـفاعت در حـدود معـین شرعی است به‌ویژه در روایت ام سلمه که دربـاره سـرقت و از جـرائم مسـتوجب حـد اسـت. البتـه دربـاره شفاعت در حدود دو دیدگاه توسط فقها بیان‌شده است؛

الف) نفی مطلق شفاعت در حدود

مشهور فقها شفاعت در جرائم مستوجب حد را نپذیرفته‌اند و شفاعت در حدود مورد رد فقها قرارگرفتـه است، (محقق حلی، ۱۰/ ۹۴۳؛ علامه حلی، ۳/ ۵۳۵؛ خمینـی، ۲/ ۴۶۹) دربـاره علـت ایـن حکـم نیـز مطالب گوناگونی را بیان کرده‌اند، مانند شفاعت در اسقاط حدود پذیرفته نیست، زیرا خداوند متعال دربـاره اجرای حد بر زناکار می‌فرماید: «وَفار» یعنی: «در {کار} دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنیـد.» و بـه خاطر احادیث مستفیضی که «لا تشفع فی حد» را بیان نموده‌اند. (صاحب ریاض، ۱۳/ ۵۱۳-۵۱۲؛ فاضل هندی، ۱۰/ ۴۹۲) شهید ثانی می‌گوید: استیفای حد، حقی واجب بر عهده امام است و ازایـن‌رو شـفاعت در آن جایز نیست و شفاعت تنها در چیزی جایز است که حق اوست و روایات زیادی دربـاره آن وارد شـده است (شهید ثانی، مسالک، ۱۴/ ۴۱۸)؛ زیرا شفاعت در اسقاط حد جایز نیست، چون حق‌الله یـا مشـترک

بین حق‌الله و حق‌الناس است، مانند حد قذف (شهید ثانی، شرح لمعه، ۹/ ۱۶۶).

ادله دیگری که در نفی شفاعت در حد بیان‌شده است عبارت‌اند از: ۱. پذیرش شفاعت در حدود موجب تعطیل حکم خداوند متعال و تضییع حدود الهی است. ۲. شفاعت موجب تأثیر در امر الهی می‌شود و حاکم باید فقط تحت دستور خداوند متعال باشد. ۳. شفاعت بدون رضایت صاحب حق، موجب تضییع حق‌الناس است. ۴. شفاعت موجب تعطیل یا تأخیر حد می‌شود. ۵. شفاعت بنا بر صراحت قرآن کریم نیازمند به اذن خاص یا عام است، «إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ» (نبأ/۳۸) که در حق‌الله چنین اذنی نیست (عمید زنجانی، ۱۹۹) این گروه از فقها معتقد به منع مطلق شفاعت هستند.

ب) نفی شفاعت در حدودی که امام حق عفو ندارد یا به امام ارجاع شده

در مقابل برخی از فقها نفی مطلق شفاعت در حدود را رد کرده و معتقدند؛ نفی شفاعت در حدود اختصاص به مواردی دارد که امام حق عفو در آن را ندارد. صاحب وسائل الشیعه احادیث مربوط به نفی شفاعت را با عنوان «باب عدم جواز شفاعت در حد، زمانی که مورد به امام ارجاع شده باشد.» (حر عاملی، ۱۸/ ۳۳۲) که نشانگر دیدگاه ایشان بر نفی شفاعت پس از ارجاع به امام است که به نظر می‌رسد مسئله عفو مجرم پس از ارجاع به امام با مسئله شفاعت خلط مبحث شده است، چون در این قسمت روایات مربوط به گذشت صاحب‌مال از سارق پس از مراجعه به حاکم بیان‌شده که مربوط به مسئله عفو است، درحالی‌که شفاعت و عفو دو مسئله جداگانه با ارکان و شرایط گوناگون هستند.

صاحب مبانی تکمله المنهاج می‌گوید: عفو به‌واسطه شفاعت جایز نیست، بدون اختلاف ظاهری که تعدادی از روایات بر آن دلالت می‌کند، معتبره سکونی و مقتضای تعلیل در آن‌که عدم جواز شفاعت را اختصاص به حدودی داده است که امام حق عفو در آن ندارد، اما در آنچه حق عفو دارد مانند موردی که حد با اقرار ثابت‌شده و مجرم توبه کرده است، مانعی از شفاعت در آن نیست (خوئی، مبانی تکمله، ۱/ ۱۸۵)؛ البته برخی از فقها توبه بعد از اقامه شهود را نیز موجب سقوط حد می‌دانند (شیخ مفید، ۷۷۷). صاحب جواهر با اشاره به حدیث سکونی می‌گوید: در سند حدیث، حسین بن یزید النوفلی است که درباره او بحث و اشکال است و در ادامه با تعبیر به «قیل» اضافه می‌کند: گفته‌شده که مقتضای تعلیل مزبور «فانَّ الامامَ لا یملکه» در این حدیث این است که جواز شفاعت نزد امام جایی است که امام در عفو مجرم تخییر دارد، اما اطلاق سخن اصحاب آن را نفی می‌کند (صاحب جواهر، ۴۱/ ۳۹۶- ۳۹۵) که مشخص است صاحب جواهر به رد این دیدگاه تمایل دارد.

نقد و بررسی دیدگاه‌ها:

مستند اصلی کسانی که معتقد به پذیرش شفاعت در حدود در مواردی که حاکم حق عفو و بخشش

دارد، حدیث سکونی است که از نظر سند، ضعیف است و مشهور فقها به مضمون آن عمل ننموده و شفاعت در حدود را به‌طور مطلق رد کرده‌اند.

از سویی استدلال‌های مطرح درباره رد شفاعت در حدود و آیات قرآن کریم و روایات مطرح درباره اهمیت حدود و اجرای حد در جامعه اسلامی که تعطیل حدود را منع می‌کند، همگی موافق دیدگاه منع مطلق شفاعت در حدود است. از سویی شفاعت برای مرتکب جرم حدی، مصداق بارز رأفت و دلسوزی است که طبق قرآن کریم (نور: ۲) مورد نهی قرارگرفته است.

حد حق‌الله است و حاکم موظف به اقامه آن است، بر طبق ادله‌ای همچون؛ فرموده امام صادق (ع) که در حق‌الله بر حاکم واجب است که حق را اقامه کند و حد را اجرا نماید، اما اگر حق‌الناس باشد، اختیارش با خود آن‌هاست (حرعاملی، ۱۸/ ۳۳۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/ ۴۴). با توجه به این حدیث و این‌که حد از حقوق الهی به شمار می‌آید، شفاعت در حد، مانع اجرای حق‌الله است و چون اجرای حد بر قاضی واجب است، درخواست شفاعت درواقع درخواست ترک عمل واجب از قاضی و ممنوع است. در حقیقت حدود که به‌عنوان حق‌الله هستند، خداوند متعال اقدام به جعل حکم تکلیفی بر عهده حاکم شرع فرموده است و او موظف شده که آن‌ها را اجرا کند و به همین جهت حاکم شرع در جهت اجرای تکلیف هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد.

با توجه به‌حق عفو امام و اطلاق روایات عدم شفاعت در حدود، پذیرش شفاعت مردود است و امام با توجه به شرایط و در نظر گرفتن مصلحت، می‌تواند مجرم را عفو یا مجازات نماید و شفاعت نمی‌تواند به‌عنوان عاملی مؤثر در رأی امام مطرح شود، زیرا توسط ادله دیگر مورد رد قرارگرفته است. البته در جنبه حق الناسی حدود مانند گذشت صاحب مال از لزوم استرداد مال و یا شفاعت نزد صاحب مال پیش از مراجعه به حاکم و همچنین شفاعت در قذف به عنوان حدی که حق الناس به شمار می‌آید، شفاعت نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد.

درباره مواردی که پذیرش توبه از سوی حاکم مورد قبول قرارگرفته نیز ادله خاص بر آن دلالت دارد و نمی‌توان بر مبنای اختیار حاکم در پذیرش توبه بعد از اقرار، شفاعت را نیز پذیرفت؛ زیرا برای رفع تکلیف اجرای مجازات توسط حاکم باید دلیل مستقل وجود داشته باشد، زیرا اختیار قاضی برای پذیرش توبه در چنین مواردی دارای سند و مدرک مستقل است که طبق مصلحت می‌تواند اقدام به اجرای حد یا عدم اجرای آن نماید.

در مجموع به نظر می‌رسد با توجه به اطلاق ادله منع شفاعت در حدود و این‌که پس از توبه مجرم، حاکم در عفو یا مجازات مرتکب اختیار دارد، شفاعت به‌عنوان عاملی برای سقوط مجازات حدی به شمار

نمی‌آید، چون روایت سکونی نیز از نظر سند ضعیف بود. از سوی دیگر درباره قلمرو اختیار حاکم در عفـو مجرم بین فقها اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی فقط توبه پس از اقرار را موجب اختیـار امـام در عفـو مجـرم می‌دانند (شیخ طوسی، نهایه، ۶۹۶) و عده‌ای نیز معتقدند کـه امـام مطلقـاً حـق عفـو مجرمـی را دارد کـه مرتکب یکی از جرائم حق‌اللهی شده است (ابن بابویه، المقنع، ۴۳۰). پس نمی‌توان صرفاً بر مبنای ظـاهر این روایت که دارای سند ضعیف است و با وجود اختلاف در قلمرو حق عفو امام، جواز شفاعت در برخی حدود را نتیجه‌گیری نمود. بلکه مسئله توبه و قلمرو سقوط حد به خاطر توبـه بـرای رهـایی مجـرم کفایـت می‌کند و با توجه نصوص و رأی اصحاب بر عدم جواز شفاعت در حدود، جواز شفاعت مردود است؛ اما با توجه به روایات واردشده، پیش از مراجعه به حاکم می‌توان نزد بزه دیده شفاعت نمود و از مرافعه و مراجعـه به حاکم خودداری شود که در صورت مشاهده پشیمانی مجرم توسط شفیع صورت می‌گیرد.

البته از این نظر که به خاطر اختیار حاکم در اجرای حد، مسئله وجـوب اجـرای حـد بـه اباحـه تبـدیل می‌شود، منعی که ناشی از حق‌الله بودن حدود به وجود آمده بود، از میان می‌رود و از جهت حق‌الله بودن، منعی در پذیرش شفاعت وجود ندارد؛ اما شفاعت در حدود قابل اثبات نیست به دو دلیـل؛ نخسـت اینکـه حدیث سکونی که مستند جواز شفاعت در حدودی است که مجرم توبه کرده و حاکم حـق عفـو او را دارد، ضعیف است و دوم اینکه سایر روایات و بیان فقها در نفی شفاعت مطلق اسـت و هـیچ اسـتثنایی در عـدم پذیرش شفاعت در حدود قرار نداده‌اند، ازاین‌رو شفاعت در حدود جایز نیست چون فقها مطلقاً شفاعت در حدود را مردود اعلام کرده‌اند.

۲. شفاعت در قصاص

قصاص یکی از مجازات‌هایی است که در آیین اسلام موردپذیرش قرارگرفته است. قصـاص بـه معنـای پیروی کردن است، درواقع گویا برای مجازات جانی از او پیروی و همانند خودش رفتـار می‌شـود. (شـهید ثانی، شرح لمعه، ۱۰/ ۱۱) در جنایت بر عضو، حق قصاص به مجنـی علیـه اختصـاص دارد و در قصـاص نفس این حق به اولیاء دم تعلق دارد. هدف از قصاص تشفی خاطر مجنی علیه یـا اولیـای اوسـت و بـدون اختلاف حق قصاص ازجمله حق‌الناس به شمار می‌آید، هرچند از جهت اقدام جانی بـه ایجـاد اخـلال در نظم و امنیت عمومی این جرم دارای جنبه حق‌اللهی نیز است.

اما خداوند متعال بااینکه قصاص را به‌عنوان حقی برای اولیای دم بیان نموده، اما عفو جانی را صـدقه و کفاره گناهان به شمار آورده است و می‌فرماید:

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کتِبَ عَلَیکمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَی بِالْأُنْثَی فَمَنْ عُفِی لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَیهِ بِإِحْسَانٍ ذلِک تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ

ذلِک فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ» (بقره/۱۷۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان، بر شما {حق} قصاص مقررشده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس کـه از جانـب بـرادر {دینـی} اش {یعنی ولی مقتول} چیزی {از حق قصاص} به او گذشت شـود، {بایـد از گذشـت ولـی مقتـول} بـه‌طور پسندیده پیروی کند و با {رعایت} احسان، {خون‌بها را} به او بپردازد. این {حکـم} تخفیـف و رحمتـی از پروردگار شماست، پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.»

پس می‌توان گفت: شفاعت در قصاص، غالباً جایز بلکه مستحب به شمار آمده است (نوبهـار، ۱۲۱). درمجموع می‌توان گفت: چون قصاص ازجمله حق‌الناس است، شفاعت از آن نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد، حتی حاکم اسلامی نیز حق دخالت در مسئله قصاص را ندارد، درنتیجه شفاعت نـزد صـاحب حـق برای گذشتن از حق خود و بخشش جانی، هیچ منعی ندارد و با توجه به‌تصریح قرآن و روایات دال بر حسن عفو، شفاعت در جرائم مستوجب قصاص، نوعی تشویق و پادرمیانی بـرای انجـام عمـل مسـتحب و نیکـو است؛ اما حکم جواز یا عدم جواز شفاعت در جنبه حق‌اللهی قصاص، یعنی تعزیر جانی به خاطر ارتکاب جنایت موجب قصاص در قلمرو تعزیرات و حکم ناشی از آن مربوط است.

۳. شفاعت در دیات

در اصطلاح، دیه مالی است که پرداخت آن به خاطر جنایت بر نفس یا اعضای انسان واجـب می‌شـود چه میزان مشخصی برای آن باشد چه نباشد. هرچند دیه معـین را در اصـطلاح دیـه و دیـه نـامعین آرش یـا حکومت نامیده‌اند (صاحب جواهر، ۴۳/ ۲). درباره دیات نیز از سویی در حق‌الناس بودن آن هیچ تردیدی وجود ندارد و از سوی دیگر با توجه به دیدگاهی کـه دیـه را جبـران خسـارت می‌دانـد، در کیفـر بـودن دیـه اختلاف است و ازاین‌رو جواز شفاعت نزد کسی که مستحق دریافت دیه است هیچ منـع شـرعی یـا عقلـی ندارد. همان‌گونه که شفاعت نزد مردم در سایر دعاوی که غیر کیفری هستند، هیچ منعی ندارد، چون اصـل بر جواز و اباحه شفاعت است و فقط در امور کیفری این مسئله با نهـی و محـدودیت شـرعی روبـرو شـده است.

۴. شفاعت در تعزیرات

فقها بر طبق منابع فقهی، شفاعت دنیوی را مجاز دانستند اما برای آن قلمرو و محـدوده مشـخص قـرار داده‌اند. تعزیرات به‌عنوان مجازات‌های نامعین شرعی، ازجمله مواردی است که جواز شفاعت در آن ماننـد حد، محل اختلاف دیدگاه میان فقها است. غالب فقهای شیعه باب جداگانه‌ای را بـه تعزیـرات اختصـاص نداده‌اند و احکام آن را در ضمن حدود مطرح نموده‌اند، درباره مسئله شفاعت نیز تنها به عدم جواز شفاعت در حدود اشاره نموده‌اند و ازآنجاکه جواز یا عدم جواز شفاعت را به‌عنوان تفاوت حد و تعزیر بیان نکرده‌اند

(علامه حلی، ۳/ ۵۳۵؛ شهید اول، اللمعه، ۲۳۹). ظاهراً ایشان معتقد به منع شفاعت در تعزیرات بوده‌اند و ادله منع شفاعت در حدود را شامل تعزیرات نیز دانسته‌اند.

در مقابل گروهی از فقها شفاعت در تعزیر را مجاز دانسته‌اند، صاحب جواهر پس از تعریف حد به‌عنوان مجازات معین شرعی، می‌گوید: نام حد به این معنا در نصوص بسیاری مانند درء الحد بالشبهه... و عدم الشفاعه فی الحد... به‌کار رفته است (صاحب جواهر، ۴۱/ ۲۵۷). ایشان کاربرد واژه حد به معنای مطلق عقوبت را ازاین‌جهت مشکل می‌داند که احکام نام‌برده شده، به حدود اختصاص دارد و شامل تعزیرات نمی‌شود، یعنی یکی از تفاوت‌های حد و تعزیر را عدم پذیرش شفاعت در حدود و پذیرش آن در تعزیر دانسته است.

گروهی که شفاعت در تعزیر را مجاز دانسته‌اند چند دلیل استناد نموده‌اند که عبارت‌اند از؛

الف) روایات: این دسته از فقها برای اثبات شفاعت در تعزیر به روایات استناد می‌کنند. در روایت اسامه که پیامبر (ص) او را از شفاعت در حد نهی فرمودند (حر عاملی، ۱۸/ ۳۳۳)، اگر شفاعت در تعزیر جایز نبود، رسول اکرم (ص) اسامه را منع می‌فرمود (انصاری، ۳۴۰). از این روایت گذشته از جواز شفاعت در تعزیر، نکته دیگری نیز دریافته می‌شود و آن واگذاری امر تعزیر به حاکم است چون اگر حاکم چنین اختیاری نداشت، اسامه چنین اقدامی نمی‌کرد و همچنین وقتی اسامه نزد پیامبر (ص) شفاعت می‌کرد، پیامبر (ص) عدم اختیار حاکم در این زمینه را به وی گوشزد می‌کرد و او را نهی می‌فرمود (صافی گلپایگانی، ۸۵). البته همان‌گونه که بیان شد این روایت ضعیف است. روایت دیگری که مورد استناد ایشان قرار گرفته، روایت سکونی از امام علی (ع) فرمودند: چنانچه مشفوع له درخواست شفاعت دارد، نزد حاکم در غیر حد از او شفاعت کن (حرعاملی، ۱۸/ ۳۳۳) که به‌صراحت، جواز شفاعت را نشان می‌دهد.

ب) اصل عملی بر جواز و اباحه: صاحب التعزیر درباره شفاعت در تعزیر می‌گوید: مقتضای اصل بر جواز شفاعت و همچنین جواز پذیرش شفاعت توسط حاکم است (صافی گلپایگانی، ۸۱). همان‌گونه که بیان شد اصل جواز شفاعت مورد تأیید فقها قرار دارد، فقط در قلمرو آن اختلاف وجود دارد. پس اگر در جواز شفاعت در چیزی اختلاف شد، اصل بر اباحه و جواز آن است.

ج) قاعده «التعزیر بما یراه الحاکم» که بیانگر اختیار عام حاکم در زمینه تعزیرات است. طبق این قاعده حکم بر تعزیر بر گناهان وابسته به نظر امام است که مشخص کند در کدام گناهان تعزیر لازم است و در کدام‌یک تعزیر لازم نیست، طبقه‌بندی گناهان و تعیین میزان تعزیر وظیفه حاکم است (عمید زنجانی، ۱۵۳-۱۵۲) پس چون حاکم دراین‌باره اختیار دارد، شفاعت در تعزیرات جایز است و منعی ندارد.

زیرا چه‌بسا ممکن است حاکم تشخیص دهد که اعلام تعزیر و انذار به آن برای منع مجرم و بازداشتن او از ارتکاب گناه و مصلحت نظام کافی باشد. چه‌بسا اگر تعزیر نکردن مجرم توسط حاکم به خاطر شفاعت مؤمنین صورت گیرد، برای منع و بازداشتن و پیشگیری از بازگشت مجرم به ارتکاب دوباره گناه، قوی‌تر باشد. به‌طورکلی جواز پذیرش و عدم پذیرش شفاعت، بااینکه مسئله تعزیر به حاکم واگذارشده است. بسته به نظر حاکم است. تعیین تعزیر وابسته به دلایل صحیح شرعی و ملاحظات سیاسی و تدبیر امور یا انگیزه‌های نفسانی است، آنچه مراعاتش بر حاکم در مقام اجرای تعزیر و عدم آن و پذیرش شفاعت لازم است؛ مصالح نظامی و رعایت مصلحت مردم و منع از گناهان و پیشگیری از هر آنچه موجب فساد امور است و تحقیر کسی که مرتکب محرمات شده، دراین‌باره باید به کمترین اقدام و مجازاتی که این اهداف را محقق نماید، باکمال احتیاط اکتفا کند. همانا بزرگ‌ترین چیزی که حاکم به آن مبتلا می‌شود این است که از حد تجاوز کند و تازیانه‌ای را نابجا و زیادتر از حد معین بر کسی که قصد تأدیب او را داشته بزند (گلپایگانی، ۸۲-۸۱). رسول‌الله (ص) می‌فرماید: مبغوض ترین مردم نزد خداوند متعال کسی است که کمر مسلمانی را به‌ناحق تازیانه برند (حرعاملی، ۱۸/ ۳۳۶) و در حدیث نادری نیز می‌فرماید: برای حاکمی که به خداوند متعال و روز جزا ایمان آورده است، حلال نیست که بیش از ده ضربه تازیانه به کسی ضربه بزند (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/ ۵۲).

د) عفو مجرم از مناصب حاکم است. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳) ادله‌ای که عفو مجرم به‌وسیله حاکم را جایز می‌داند، جواز شفاعت در تعزیرات را نیز ثابت می‌نماید (انصاری، ۳۴۲).

نقد و بررسی دیدگاه فقها درباره شفاعت در تعزیرات

ازآنجاکه اصل بر جواز شفاعت است و بحث اصلی این است که چه مواردی از حکم جواز شفاعت خارج‌شده است، آنچه برای حل این مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد، نصوصی است که موجب استثناء برخی موارد از تحت حکم جواز شفاعت بود، همان‌گونه که بیان شد شفاعت در حدود مورد نهی قرارگرفته است و نصوص مطرح درباره حدود هستند، اما پرسشی که مطرح می‌شود آن است که آیا این نصوص قابل‌تعمیم به تعزیرات نیز هستند؟ پس منشأ اصلی این اختلافات واژه حدود در روایات مربوط به نفی شفاعت در حدود است.

حد بدون قرینه به معنای مطلق عقوبت است و به کمک قرینه و از باب علاقه کل و جزء حمل بر معنای عقوبت معین و یا تعزیر و... می‌شود؛ و ممکن است حکم‌های منع شفاعت و... به تعزیر نیز سرایت نماید. (موسوی اردبیلی، ۱/ ۱۳) چون روایت مرسله ابن بابویه از امام علی (ع) (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/ ۷۴) که به‌طور مطلق به نفی شفاعت در حدود می‌پردازد و قرینه‌ای مبنی بر این‌که منظور از حد

در اینجا حدود معین شرعی است، وجود ندارد، پس این روایت دلالت بر منع مطلق شفاعت در مجازات‌ها دارد.

اما در روایت مربوط به شفاعت زید بن ثابت و ام سلمه و روایت سکونی ظاهر نصوص از اختصاص به حدود حکایت دارد و تعمیم حدود به تعزیرات در همه احکام قابل تأمل است مگر آنکه با توجه به علل مذکور در نصوص قاعده از باب تنقیح مناط آن را بر تعزیرات نیز حاکم کرد؛ زیرا تعزیرات هم به‌نوعی حدود الهی به معنای عام به شمار می‌آید (عمید زنجانی، ۲۰۰-۱۹۹). پس واژه حد ممکن است به معنای مطلق مجازات باشد ازاین‌رو بررسی علت نهی از شفاعت در حدود، می‌تواند به‌عنوان راهگشای این مسئله و تعیین جواز یا عدم جواز شفاعت در تعزیر به کار برود، زیرا همان‌گونه که بیان شد، اصل بر جواز شفاعت است مگر مواردی که به‌موجب ادله احکام مورد نهی قرارگرفته است.

اما اینکه طبق نصوص علت منع از شفاعت چیست؟ با بررسی روایات مطرح‌شده چند علت برای عدم جواز شفاعت بیان‌شده مانند این‌که حاکم اختیاری درزمینه عدم اجرای حد ندارد و حق عفو را ندارد (حر عاملی، ۱۸/ ۳۳۳). حد ازجمله حق‌الله است و در حدودالله شفاعت جایز نیست (همان) که دلیل عدم اختیار حاکم در اجرای حد نیز، همان حق‌الله است. پس با توجه به مباحث مطرح‌شده به نظر می‌رسد آنچه ملاک و دلیل ممنوعیت شفاعت در حدود است، مسئله حق‌الله و لزوم اطاعت از اوامر و نواهی الهی است؛ زیرا اجرای حدود بر حاکم واجب است و نمی‌توان به‌وسیله شفاعت مانع از انجام تکلیف واجب توسط حاکم گردید.

تعزیرات نیز با توجه به ملاک‌هایی که برای تشخیص حق‌الله از حق‌الناس بیان‌شده است، گاهی از جمله حق‌الله و گاهی حق‌الناس هستند. جرائمی که ملحق به قذف هستند یعنی ناسزاگویی‌هایی که به اتهام لواط یا زنا نمی‌رسد، اما موجب تأذی و آزار شنونده می‌شود، مانند کسی که به دیگری بگوید: فاسق، خائن، سارق، شارب خمر یا چیزی که از اسباب فسق است، اما آن شخص در ظاهر، عادل باشد، حد قذف بر او جاری نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود (ابن ادریس، ۳/ ۵۲۹)؛ اما جرائم ملحق به زنا و لواط و سحق ازجمله حق‌الله هستند؛ مانند جمع بین دو زن و مرد، دو مرد یا دو زن برهنه زیر یک پوشش که مستوجب تعزیر دانسته شده است. پس در جرائم تعزیری حق‌الناس، شفاعت نزد صاحب حق جایز است و منع شرعی ندارد.

اما درباره جرائم تعزیری که دارای ویژگی حق‌اللهی هستند، نکته دیگری که در بحث تعزیرات به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در جواز یا عدم جواز شفاعت در تعزیرات مطرح می‌شود، بحث تعزیرات منصوص شرعی است. تعزیرات منصوص شرعی دسته‌ای از تعزیرات هستند که نوع و میزان آن‌ها در شرع مشخص

شده است و ازاین‌رو حاکم موظف به اجرای آن است. درباره تعداد و مصادیق تعزیرات منصوص میان فقها اختلاف‌نظر وجود دارد، سخن ایشان دراین‌باره وجود بین ۲ تا ۱۵ مورد تعزیر منصوص است (برهانی، ۱۰۴-۱۰۳) که موارد مختلفی را دربر می‌گیرد، مانند؛ یکی از مواردی که مشهور فقها آن را به‌عنوان تعزیر منصوص بیان کرده‌اند، جمع دو زن یا دو مرد یا زن و مرد برهنه زیر یک پوشش است. درباره میزان تعزیر دراین‌باره اختلاف دارند. صاحب تحریر الوسیله ۹۹ ضربه تازیانه را لازم دانسته است (خمینی، ۲/ ۴۷۱) و دیگران بین ۳۰ تا ۹۹ ضربه شلاق را برای چنین جرمی بیان کرده‌اند (خوئی، مبانی تکمله، ۱/ ۲۳۹)، یا نزدیکی با همسر در ماه مبارک رمضان که در صورت همراهی زن، حد هرکدام ۲۵ تازیانه و درصورتی‌که زن اکراه شود، مرد ۵۰ تازیانه زده می‌شود (شهید اول، دروس، ۱/ ۲۷۶؛ فخرالمحققین، ۱/ ۲۲۹) در چنین مواردی که میزان تعزیر در سنت تعیین‌شده است، امر و نهی شرعی روشن است و ازاین‌رو اطاعت از امر شارع برای اجرای مجازات لازم است؛ اما اختیار تعیین و اجرای دیگر تعزیرات با حاکم است.

ازآنجاکه فقها در مسئله نهی از شفاعت در حدود، مسئله را به‌طور مطلق بیان نموده‌اند و از سویی در روایات مطرح‌شده نیز در برخی نهی به‌طور مطلق بیان‌شده که به معنای مطلق مجازات است و تنها روایت سکونی می‌توانست به‌عنوان دلیلی بر جواز شفاعت در تعزیرات مطرح شود که با توجه به ضعف سند و عدم عمل مشهور فقها به این روایت و از سوی دیگر عدم تصریح یا حتی ظهور کلام فقها به جواز شفاعت در تعزیرات، جواز شفاعت در تعزیرات ثابت نمی‌شود و اصل منع شفاعت در مسئله مجازات‌ها باقی می‌ماند، مگر مواردی که جواز آن با دلیل و مستند ثابت گردد.

پس در تعزیرات باید قائل به تفکیک شد، در تعزیراتی که جنبه حق‌الناسی دارند، درخواست شفاعت از صاحب حق جایز است، سایر تعزیرات به دو دسته تقسیم می‌شوند، در تعزیرات منصوص شرعی چون حق‌الله هستند و میزان آن‌ها توسط شارع مشخص شده است، پذیرش شفاعت جایز نیست، چون شفاعت در این موارد به‌منزله درخواست عدم اجرای تکلیف واجب الهی است که بر عهده حاکم قرار داده‌شده است، اما در دیگر تعزیرات اصل مسئله شفاعت و جواز یا عدم جواز آن منوط به دیدگاه حاکم است که با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی، در اصطلاح مقتضیات زمان و مکان و مصلحت فرد و جامعه می‌تواند به موجب قانون‌گذاری آن را بپذیرد یا رد نماید، زیرا اصل مسئله تعزیرات به اختیار حاکم است که می‌تواند با توجه به شرایط پذیرش شفاعت در قلمرو آن را نیز بپذیرد یا رد کند.

درزمینه امکان پذیرش شفاعت توسط حاکم در جهان امروز چند نکته باید موردتوجه قرار گیرد: نخست: با توجه به اهداف مجازات‌ها و اجرای عدالت به‌عنوان یکی از این اهداف، بحث تعیین دامنه شفاعت، عدالت کیفری و تبعیض‌آمیز نبودن نوع شفاعت نیز بسیار تعیین‌کننده است. ممکن است بیان شود

که با توجه به پذیرش شفاعت اخروی، بحث ناعادلانه بودن بهره‌مندی برخی انسان‌ها از شفاعت و محرومیت دیگران در آنجا نیز مطرح است، پس پذیرش این شفاعت در این دنیا نیز منعی نخواهد داشت. در پاسخ باید گفت: چون در بحث شفاعت اخروی با علم پیامبران، ائمه و فرشتگان و... هر انسانی که سزاوار شفاعت باشد از آن برخوردار می‌شود و ازاین‌رو نابرابری و بی‌عدالتی نخواهد بود اما در امور دنیوی نمی‌توان درزمینه شفاعت قطعی هر انسان شایسته بخششی مطمئن بود و این به بی‌عدالتی منجر خواهد شد، یعنی یک نفر به خاطر شفاعت از مجازات رها شود و دیگری به خاطر عدم شفیع محروم شود. چون متأسفانه در جهان امروز و با توجه به مأذون بودن قضات و روابط مردم نمی‌توان درباره صحت شفاعت مطرح‌شده، یقین داشت و از سویی صرف عدم بهره‌مندی یک شخص از شفیع درحالی‌که شایسته شفاعت باشد، اجرای عدالت را با مانع جدی روبرو خواهد ساخت. از سویی شبهه رابطه و وساطت نزد حاکم مردم را نسبت به حاکم بی‌اعتماد می‌کند، اما توبه و عفو مسئله‌اش فرق دارد و چنین شبهه‌ای را ایجاد نمی‌کند.

دوم: شفاعت به‌ویژه پس از اثبات جرم و صدور حکم توسط قاضی، موجب وارد شدن آسیب به قطعیت اجرای مجازات است و عدم قطعیت مجازات یکی از عواملی است که موجب ضعف بازدارندگی خاص و عام می‌شود.

درحالی‌که شفاعت در حق‌الناس با توجه به گذشت صاحب حق و این‌که صاحب حق می‌تواند در برابر گذشت و پذیرش شفاعت حق مالی یا معنوی ضایع‌شده خود را مطالبه نماید، هیچ‌یک از شک و شبهه‌های احتمالی، پیش نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

شفاعت یکی از نهادهای موردقبول در دین اسلام است که نوعی وساطت شخص موجه و موردقبول برای بخشش مشفوع له است، با توجه به آیه و روایت‌های مطرح دراین‌باره و در کنار دیدگاه و آرای فقها درباره آن، این نکته روشن می‌شود که در فقه اسلام، برخلاف حقوق جزا که شدت و ضعف میزان مجازات را مبنای تقسیم‌بندی جرائم و مجازات‌ها می‌داند، آنچه در درجه‌بندی مجازات و تقسیم جرائم اهمیت دارد، مسئله حق‌الله و حق‌الناس است و بر همین مبنا احکام و آثار گوناگونی بر هر دسته از مجازات‌ها مترتب می‌گردد؛ مانند شیوه اثبات و امکان صدور حکم غیابی که بین جرائم حق‌الله و حق‌الناس دراین‌باره متفاوت است. یکی از مسائلی که بر مبنای حق‌الله و حق‌الناس می‌توان به آن پرداخت، تعیین قلمرو شفاعت در حقوق کیفری است.

بر این مبنا در جرائمی که جنبه حق‌الناسی دارند، شفاعت در آن‌ها نزد صاحب حق، منع شرعی ندارد،

بلکه شفاعت حسنه و مورد تأیید قرآن کریم است، اما چون حق‌الله درواقع اوامر و نواهی الهی هستند و حکم به اجرای مجازات که به‌عنوان تکلیفی بر عهده قاضی است و شفاعت در حق‌الله به‌منزله درخواست از قاضی برای عدم اجرای تکلیف شرعی است، مسئله فرق دارد و درنتیجه در حدودی که جنبه حق‌اللهی دارند، شفاعت بر طبق روایات، مردود است اما در حدودی که حق الناس هستند، شفاعت نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد. در سایر جرائم یعنی در جرائم تعزیری نیز، تعزیرات منصوص شرعی که حق‌الله هستند، شفاعت ممنوع است، اما در سایر تعزیرات که جنبه حق‌اللهی دارند، اختیار صدور یا عدم صدور مجوز برای شفاعت با توجه به شرایط زمان و مکان و مصلحت جامعه بر عهده حاکم است که به نظر می‌رسد با توجه به این‌که اجرای عدالت با شبهه جدی مواجه می‌شود و امکان دخالت رابطه‌ها و رشوه را زیاد می‌کند و از سوی دیگر قطعیت اجرای مجازات نیز ممکن است دچار آسیب شود، منع شفاعت در چنین مواردی به پشتوانه روایات منع از شفاعت، منطقی است. اما شفاعت در تعزیراتی که حق الناس هستند نزد صاحب حق جایز است. در حقیقت مسئله شفاعت بیشتر اخلاقی و فرهنگی و مربوط به سیاست جنایی مشارکتی برای مشارکت مردم جهت حل مسائل کیفری از راه ایجاد صلح و سازش میان بزه دیده و بزهکار است.

منابع

آقابزرگ طهراني، محمد محسن، ***الذريعة إلى تصانيف الشيعة***، قم، اسماعيليان، ۱۴۰۸ ق.

ابن ابي جمهور، محمد بن زين‌الدين، ***عوالي اللئالي***، قم، بی‌نا، ۱۴۰۳ ق.

ابن ادريس، محمد بن احمد، ***السرائر***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.

ابن بابويه، محمد بن علی، ***المقنع***، قم، امام هادی (ع)، ۱۴۱۵ ق.

______________، ***من لايحضره الفقيه***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، قم، ادب حوزه، ۱۴۰۵ ق.

انصاری، قدرت اله، انصاری، محمدجواد، بهشتی، ابراهيم، طباطبايی، علی‌اکبر، ***تعزيرات***، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ .

بخاری، محمد بن اسماعيل، ***صحيح البخاری***، بی‌جا، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.

برهانی، محسن، نادری فرد مريم، «تعزيرات منصوص شرعی»، ***پژوهش حقوق کيفری***، سال سوم، شماره دهم، ص ۱۱۲-۸۹، بهار (۱۳۹۴).

تبريزی، جواد بن علی، ***ارشاد الطالب إلى التعليق على المکاسب***، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۱۶ ق.

جوادی آملی، عبدالله، ***حق و تکليف در اسلام***، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

حرعاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشيعة***، بيروت، دارالاحياء التراث العربی، بی‌تا.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیلة***، قم، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.

خوئی، ابوالقاسم، ***مبانی تکملة المنهاج***، قم، بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۹۶ ق.

__________، ***معجم الرجال***، بی‌جا، بی‌نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات***، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ ق.

رضا، محمدباقر، «معیار تشخیص حق الله و حق الناس و مصادیق مهم آن در فقه مذاهب اسلامی»، ***پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی***، شماره ۱۵، ص ۵۰-۲۱، پاییز (۱۳۸۴).

روحانی مقدم، محمد، «آثار قضایی حق الله و حق الناس»، ***پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی***، شماره ۱، ص ۱۱۰-۹۹، پاییز، (۱۳۸۴).

زحیلی، وهبه، ***الفقه الاسلامی و ادلته***، دمشق، دارالفکر، چاپ دوم، ۱٤۰٥ ق.

سبحانی، جعفر، ***منشور جاوید***، قم، امام صادق (ع)، ۱۳۸۳.

سعدی، ابو جیب، ***القاموس الفقهی***، دمشق، دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ***الدروس***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی‌تا.

__________، ***القواعد و الفوائد***، قم، کتابفروشی مفید، بی‌تا.

__________، ***اللمعة الدمشقیة***، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ ق.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ***الروضة البهیة***، قم، داوری، ۱۴۱۰ ق.

__________، ***مسالک الأفهام***، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.

شیخ مفید، محمد بن محمد، ***المقنعه***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

صافی گلپایگانی، لطف اله، ***التعزیر***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

طباطبائي كربلايي، علي بن محمدعلي، ***رياض المسائل***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***النهایة***، قم، قدس محمدی، بی‌تا.

__________، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***قواعد الاحکام***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.

علم الهدی، علی بن حسین، ***رسائل***، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.

عمیدزنجانی، عباسعلی، ***قواعد فقه بخش حقوق جزا***، تهران، سمت، ۱۳۸٦.

فاضل هندی، محمد بن حسن، ***کشف اللثام***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی‌تا.

فخرالمحققین، محمد بن حسن، ***ایضاح الفوائد***، قم، بی‌نا، ۱۳۸۷ ق.

فراهیدی، خلیل ابن احمد، ***العین***، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرایع الاسلام***، تهران، استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

محقق داماد، مصطفی، ***قواعد فقه بخش جزایی***، تهران، علوم اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۸۶.

مرادی، خدیجه، رنجبر، یحیی، «بررسی معرفت شناختی مفهوم حق‌الله در فقه اسلامی»، ***فقه و حقوق اسلامی***، شماره ۱۲، ص ۱۵۹-۱۳۷، (۱۳۹۵).

مرعشی، محمدحسن، ***دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام***، تهران، میزان، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

منتظری، حسین‌علی، ***کتاب الحدود***، قم، دارالفکر، بی‌تا.

موحد، محمدعلی، ***در هوای حق و عدالت***، تهران، کارنامه، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ***فقه الحدود و التعزیرات***، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.

نوبهار، رحیم، «شفاعت در حد و تعزیر»، ***پژوهش حقوق کیفری***، سال دوم، شماره هفتم، ص ۱۳۰-۱۰۳، (۱۳۹۳).